



پس انداز بهار

با یک گل
می توان دل بهار را به دست آورد
*
هوای مردم را داشته باش
تا هوادارت باشند
*
بهار را

در گلدان پس انداز می کنیم
*
وجود بانمکت
مرهم زخم های من است
*
زمستان
تولد شکوفه ها را

در خواب می بیند
*
گذشت را
از زمان آموختم
*
بهار
از همه ی درختان بالا می رود
مهدی فرج اللهی



طنز ایران

اسکناس پنج تومنی!

● گروه طنز ساحل //

کفش فروش بی انصاف ول کن نبود. می خواست هر طور که شده، یک جفت کفش به ما بفروشد. بابا که حساسی از پیاده روی و چانه زدن در این مغازه و آن مغازه خسته شده بود، نگاهی به من انداخت و با ناراحتی گفت: «این یکی دیگه اندازه ته؟» لب و لوجه ام آویزان شد و گفتم: «آره، ولی یک ذره این طرف پام رو فشار میدم». حقیقت این بود که از شکل کفش خوشم نمی آمد. کفش فروش در حالی که بند کفش را باز می کرد گفت: «جا بازی می کنه» دل بابا با دیدن حال و روز من به رحم آمد و گفت: «اوستا! یک نمره بزرگ ترش رو ندارید؟ گمان کنم تنگه.» - نه. شیکه، بچه خیال می کنه تنگه!« توی دلم گفتم: «دروغ گو دشمن خداست. آخر این کجایش شیک است؛ با آن پوزه ی بدترکیب و پاشنه ی کت و کلفت و دهانه ی گل و گشاد و بی ریختش؟» توی خیالم بچه های محل را تصور کردم که با چشم های گشاد شده از تعجب، دورم را گرفته اند و من کفشم را دستم گرفته ام و دارم برایشان توضیح می دهم: «بله... این شیکه... مدل دوره ی هخامنشیانه! از این کفش دو تا دوخته شده، یکیش توی موزه ی انگلستانه، این یکی رو می خواستند بفروشند به یه موزه ی دیگه که بابام خرید.» توی همین فکرها بودم که کفش فروش، کارتن کفش را زد زیر بغلم و گفت: «مبارکه!» دنیا روی سرم خراب شد. مثل مادر مرده ها گیج و منگ آمدم دم در و منتظر شدم تا پدرم پول کفش را بدهد.

شب کفش ها را گذاشتم رو به روی خودم و دو ساعت نگاه شان کردم. از شانس بد، هیچ چیز قشنگ و دوست داشتنی و قابل توجهی در هیچ جایش نداشت. پاشنه اش، پوزه اش، جای بندش... داشتم دق می کردم. بغض کلویم را گرفته بود و داشتم خفه می شدم. یک فکر بکر به سرم زد. شب که همه خوابیدند، کفش ها را برداشتم و پاورچین پاورچین به حیاط رفتم، چند مشت از خاک باغچه توی کفش ریختم و آن را کم کم توی حوض آب وسط حیاط، غرق کردم. صبح در حال خواب و بیداری بودم که شنیدم مادر و پدرم با هم صحبت می کنند. مادرم می گفت: «الهی بمیرم، اگر بچه ام بفهمه، از ناراحتی دق می کنه.» - آره طفلی... صبح که رفتم لب حوض وضو بگیرم، دیدم کفش نوام روی آب افتاده... مگر این گربه ی بدجنس این طرف ها پیدایش نشه. پیرار سال هم کفش منو برده بود سر دیوار....»

- حالا چه کار کنیم... روز اول عیدی که بچه نمی تونه بی کفش باشه....» داشت توی دلم قند آب می شد. پدرم گفت: «غصه نخور، کفش را شستم گذاشتم کنار دیوار. الان دیگه خشک خشکه....»

وقتی به حیاط رفتم، کفش مدل هخامنشیان را دیدم که انگار به من نگاه می کند و با پوزخند به من می گوید: «در خدمتیم قربون!» همین جور که داشتم با حسرت به کفش نگاه می کردم، پدرم سر رسید و گفت: «چرا ایستاده ای بروبر نگاش می کنی؟» و بعد به کمک آمد که کفش را پام کند. وقتی پای راستم را به زور توی کفش می چپاند، گفت: «بازم یک طرف پاتو می زنه؟» گفتم: «نه، حالا دیگه هر دو طرف پامو می زنه!» ولی چاره ای نبود. صبح اول عید بود و باید می رفتم منزل پدر بزرگ، «عید دیدنی». هر سال، من اولین نوه ای بودم که بابا بزرگ را ماچ می کردم و عیدی می گرفتم. ولی امسال وقتی به آن جا رسیدیم که اتاق، پر از نوه های بابا بزرگ بود. همه آمده بودند. و همه ی بچه ها عیدی شان را گرفته بودند. نفری یک اسکناس دو تومانی نو و نانخورده، همه شاد و شنگول. فوری کفش هام را در آوردم و رفتم توی اتاق و بابا بزرگ را که بوی گلاب، بوی عید و بوی اسکناس دو تومنی تازه و نانخورده می داد، ماچ کردم. بابا بزرگ دست کرد زیر فرش، کمی این طرف و آن طرفش را نگاه کرد چیزی نبود. بعد دست کرد در جیب جلیقه اش یک اسکناس یک تومنی نانخورده کف دستم گذاشت و گفت: «سال دیگر زودتر بیا. مثل سال های قبل. امسال دیر رسیدی، اسکناس های دو تومنی نو تمام شد!»

اگر کفش را توی آب حوض نینداخته بودم، اگر کفاش یک نمره بزرگ تر داده بود، اگر بابام کفش را از آب نمی گرفت، اگر.... آن وقت مجبور نبودم از خانه ی خودمان تا خانه ی بابا بزرگ، شش بار دولا شوم، بند کفش را باز کنم، پام را از کفش بیرون بیاورم، پنجه ی پام را با دست فشار بدهم که دردش کمتر شود.... آن وقت مثل هر سال، اولین نوه ای بودم که با بزرگ را ماچ می کرد و امسال، اولین اسکناس دو تومنی نو و نانخورده نصیب می شد و... شاید هم اسکناس پنج تومنی....!

«نخودی»



تیپچه طنز
در راستای کرونا و مشکل روزپوسی در ایام عید

چه صورتی....!

گفت: آیا برای بوسیدن آدمی را ضرورتی باشد؟

گفتمش: ای رفیق، باید دید تا که این در چه صورتی باشد!

«ا-ح»

«ریش»

مردان! همه قید کیش خود را بزنید یا ریشه ی هر چه خویش خود را بزنید

یک عالمه ماچ و موج باید بکنیم لطفا دم عید ریش خود را بزنید!

راشادانصاری

رباعی نوروزی

یک شاخه رز سفید تقدیم تو باد
تبریک جدید عید تقدیم تو باد

لطفی بکن و آب پده گلدان ها
رفتم سفر، کلید تقدیم تو باد

ناهید نوری

پسته

شیرینی و آجیل، دوچندان شده است
در سفره ی عید، باب دندان شده است

چشمان مرا ببین چه گریان شده است
این پسته ی بی پیر که خندان شده است!

«بلاتکلیف»

طنز ایران

طرز تهیه ی «آبرو» برای شب عید

مواد لازم:

* برای رنگ آمیزی اتاق ها و مرمت خرابی های جزئی ساختمان:
ده دسته تراول چند صد هزار تومانی

* برای گردگیری، شستن فرش ها و پرده ها:
اگر خودتان انجام دهید، با صرفه تر است.

* برای خرید مبلمان (قسطی):
یک دسته چک کارمندی.

* برای تهیه لباس و کفش نو برای افراد خانواده:
هر چه داشته باشید، کم است.

* برای تهیه برنج و روغن و سبزی و ماهی:
اوضاع خیط است.
از این یک قلم فاکتور بگیرید.

* برای تهیه لوازم سفره هفت سین:
ارزان ترین سین ها، برای یک بار مصرف.

نیازی به قاطی کردن این مواد نیست، چون در جریان تهیه ی مواد، خودتان اتوماتیک وار! قاطی می کنید!
نام این غذا را می توانید «آش کشک خالته / بخوری پاته نخوری پاته» بگذارید!

«فخری خانوم»



کاریکاتور



«نوروزی»

طنز ایران

حوادث نوروزی

● گروه طنز ساحل //

یک رستوران که اقدام به فروش چهارلیک به جای شیشلیک کرده بود به جرم کم فروشی از طرف بازرسان همیشه در صحنه مورد شناسایی قرار گرفته، به تعطیلی از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۷ شب در طول ایام تعطیلات نوروزی محکوم گردید!

◀ بازگشت

خانواده ای که پس از حرکت از شهر خود و رسیدن به مقصد متوجه شده بودند که کلیه دارایی آن ها اعم از حقوق و عیدی به سبب پرداخت کرایه تاکسی و اتوبوس و مخارج خورد و خوراک در بین راه تمام شده و در شهر مقصد سفیل و سرگردان شده بودند، با کمک و مساعدت عده ای از خیرین و نیکوکاران به شهر خود بازگشتند!

◀ ذوق زدگی

شخصی در ساعت ۹ صبح به علت ضعف شنوایی، قیمت یک عدد ماهی سفید را که از طرف فروشنده به «تومان» اعلام گردیده بود به «ریال» شنیده و بر اثر ذوق زدگی بیهوش گردید. نام برده با خوردن آب قند و مالیدن پشت و کتف ها توسط کسبه محل در ساعت ۳ بعد از ظهر به هوش آمد و پس از تفهیم قیمت اصلی ماهی و توصیه برای خرید سمعک قوی تر به منزل برگردانده شد!

◀ ترک بیمارستان

یک منبع آگاه که نخواست نامش فاش شود اعلام کرد: چهار نفر اعضای یک خانواده که پس از خوردن غذا در یکی از رستوران های بین راهی در روز بیست و نهم اسفندماه راهی بیمارستان شده بودند، پس از بهبودی نسبی در روز ۱۴ فروردین ماه از بیمارستان مرخص و راهی شهر خود شدند!

◀ بیهوشی ممتد

بنا به گزارش خبرنگار ما از یکی از شهرها شخصی که پس از شنیدن صدای زنگ و باز کردن درب منزل با گروه بیست نفره ای از میهمانان نوروزی مواجه شده و از هوش رفته بود، پس از به هوش آمدن در بیمارستان و رویت صورت حساب مربوط به درمان خود، مجددا بیهوش شد!

نویسنده: «شادی»

